

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میر باقری

جلسه شماره ۲۹ به تاریخ ۹۹/۱۱/۶

تکمیل ساحت قدسی انبیاء در پرتو بعض روایات - تبیین ذیل روایت و اثبات حجت الهی در هر دهر و زمان

### ساحت قدسی حجج الهی در پرتو روایات

بحث در روایت هشام بن حکم بود که بیان کرده است: «غَيْرَ مُشَارِكِينَ لِلنَّاسِ عَلَى مُشَارَكَتِهِمْ لَهُمْ فِي الْخَلْقِ وَ التَّرْكِيبِ فِي شَيْءٍ مِنْ أَحْوَالِهِمْ»<sup>۱</sup> و عرض شد که دو جنبه برای انبیاء و حجج الهی هست و آن ساحت قدسی و ساحت بشری با هم سبب اتمام حجت می شود. همین ترکیب است که سبب اتمام حجت امتحان و بستر حسادت بقیه نسبت به امام را فراهم می کند که مفصل در جلسات قبل توضیح داده شد.

اما یک جنبه دیگر حجت الهی، ساحت قدسی و الهی آنهاست که سبب اتصال و ارتباط با خدا شود. این جنبه هم بسیار فوق العاده است و کنه آن در طور معرفت ما هم نیست و برای تبیین بیشتر این ساحت امام هم بسیاری از معارف و روایات در کتاب حجت باید دیده شود. و بطور ویژه روایات نوادر کتاب التوحید کافی را مورد بررسی قرار دادیم. در ادامه به چند روایت دیگر اشاره خواهیم کرد.

در کتاب تاویل الآیات در روایتی از موسی بن جعفر علیه السلام در مورد خلقت وجود مقدس نبی اکرم و امیرالمومنین نقل می کند: «ظَاهِرُهُمَا بَشَرِيَّةٌ وَ بَاطِنُهُمَا لَاهُوتِيَّةٌ ظَهَرََا لِلْخَلْقِ عَلَى هَيْأَكِلِ النَّاسُوتِيَّةِ حَتَّى يُطِيقُوا رُؤْيَاهُمَا وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ»<sup>۲</sup> یعنی این انوار مقدس در این قالب بشری تمثیل می کنند تا امکان رویت برای شما فراهم شود و بعد حضرت همان آیه سوره اعراف را می خوانند که در بحث ساحت بشری قبلاً بحث کردیم. اگر این نور الهی در

<sup>۱</sup> - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۶۸

<sup>۲</sup> - تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، ص: ۳۹۴

قالب مثل الهی تنزل نکند و تا «بیوت اذن الله»<sup>۳</sup> حاضر نشود، امکان دریافت و سیر ما با این نور فراهم نمی شود. اگر قرار بود امام در همان ساحت نوری خود بماند که امکان ارتباط با ما نبود و به تبع، راه ارتباط با خدا هم بسته می شد.

در حدیث نورانیت که مرحوم مجلسی در بحار نقل کرده است در فرازی از آن فرموده: «يَا سَلْمَانَ يَا جُنْدَبُ قَالَا لَيِّبَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ قَالَ لَقَدْ أَعْطَانَا اللَّهُ رَبُّنَا مَا هُوَ أَجَلٌ وَ أَعْظَمُ وَ أَعْلَى وَ أَكْبَرُ مِنْ هَذَا كُلِّهِ قُلْنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا الَّذِي أَعْطَاكُمْ مَا هُوَ أَعْظَمُ وَ أَجَلٌ مِنْ هَذَا كُلِّهِ قَالَ قَدْ أَعْطَانَا رَبُّنَا عَزَّ وَ جَلَّ عَلِمْنَا لِلَّاسِمِ الْأَعْظَمِ الَّذِي لَوْ شِئْنَا خَرَقَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ الْجَنَّةُ وَ النَّارُ وَ نَعْرُجُ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ وَ نَهْبِطُ بِهِ الْأَرْضَ وَ نَعْرُبُ وَ نَشْرُقُ وَ نَنْتَهِي بِهِ إِلَى الْعَرْشِ فَتَجْلِسُ عَلَيْهِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»<sup>۴</sup> یعنی آنچه که اعظم از همه قوای امام است که خدا به او عطا کرده است، اسم اعظم الهی است که امام می تواند به آن، همه عوالم را خرق کند و در آن سیر کند و آسمان و زمین و بهشت و جهنم و مغرب و مشرق عالم در اشراف امام است. و به آن می تواند تا عرش الهی و در محضر خدا حاضر شود؛ امام هم در محضر خداست و هم مشرف به همه عوالم است.

در ادامه فرموده: «وَيُطِيعُنَا كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبَالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ وَ الْبِحَارُ وَ الْجَنَّةُ وَ النَّارُ أَعْطَانَا اللَّهُ ذَلِكَ كُلَّهُ بِالْإِسْمِ الْأَعْظَمِ الَّذِي عَلَّمَنَا وَ خَصَّنَا بِهِ» یعنی در رتبه بعد، همه این عوالم مطیع ما هستند. این اسم اعظم هم علم می آورد و هم اطاعت می آورد. این اسمی است که علم می آورد؛ علمی که نفوذ و سلطه امام بر مخلوقات را ایجاد می کند؛ «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ عِلْمِكَ بِإِنْفَذِهِ وَ كُلِّ عِلْمِكَ نَافِذٍ»

بعد هم حضرت فرمودند: «وَمَعَ هَذَا كُلِّهِ نَاكُلُ وَ نَشْرَبُ وَ نَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ وَ نَعْمَلُ هَذِهِ الْأَشْيَاءَ بِأَمْرِ رَبِّنَا وَ نَحْنُ عِبَادُ اللَّهِ الْمَكْرُمُونَ الَّذِينَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ وَ جَعَلَنَا مَعْصُومِينَ مُطَهَّرِينَ وَ فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ فَتَحْنُ نَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ وَ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ أَعْنَى الْجَا حِدِينَ بِكُلِّ مَا أَعْطَانَا اللَّهُ مِنَ الْفَضْلِ وَ الْإِحْسَانِ» یعنی با همه این قوایی که در اختیار امام است و او را محضر

<sup>۳</sup> - اشاره به آیه شریفه نور که بعد از مراتب تمثل نور الهی آن را در بیوتی به انسان ها معرفی می کند که در روایات ما این بیوت به خانه های انبیاء و اولیاء الهی تفسیر شده است؛ «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ» سوره مبارکه نور آیه ۳۶

<sup>۴</sup> - این روایت را مرحوم مجلسی در ابتدا اینطور نقل کرده است: «أَقُولُ ذَكَرَ وَالِدِي رَحِمَهُ اللَّهُ أَنَّهُ رَأَى فِي كِتَابٍ عَتِيقٍ، جَمَعَهُ بَعْضُ مُحَدِّثِي أَصْحَابِنَا فِي فَصَائِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا الْخَيْرَ وَ وَجَدْتُهُ أَيْضاً فِي كِتَابٍ عَتِيقٍ مُشْتَمِلٍ عَلَى أَخْبَارٍ كَثِيرَةٍ قَالَ رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ أَنَّهُ قَالَ: سَأَلَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِالنُّورَانِيَّةِ قَالَ يَا جُنْدَبُ فَاْمُضْ بِنَا حَتَّى نَسْأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ...» بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲۶، ص: ۱

الهی قرار می دهد، لکن خدا آنها را در قالب بشر قرار داده است و اکل و شرب دارند. ایندو ساحت قدسی و بشری در این روایات بطور واضحی کنار هم قرار گرفته است.

### طریق اثبات حجت الهی با دلایل و براهین

به شرح ذیل حدیث برگردیم. در انتهای روایت هشام بن حکم اینطور نقل می کند: «ثُمَّ ثَبَّتَ ذَلِكَ فِي كُلِّ دَهْرٍ وَ زَمَانٍ مِمَّا أَتَتْ بِهِ الرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ مِنَ الدَّلَائِلِ وَالْبَرَاهِينِ لِكَيْلَا تَخْلُوَ أَرْضُ اللَّهِ مِنْ حُجَّةٍ يَكُونُ مَعَهُ عِلْمٌ يَدُلُّ عَلَى صِدْقِ مَقَالَتِهِ وَ جَوَازِ عِدَالَتِهِ» ظاهر اولیه این عبارت این است که بعد از اینکه ثابت شد که برای احتجاج و جریان حکمت نیاز به انبیاء هست و ضرورت وجود آنها اثبات شد، در ادامه حضرت به طریق اثبات صغرای این مسئله پرداخته اند که در هر دوره و زمانی انبیاء و رسل خود را از طریق دلایل و براهین برای مردم اثبات می کنند.

اثبات انبیاء به عهده خود انبیاء خواهد بود و این ما نیستیم که انبیاء را کشف می کنیم. آنها به سمت ما مبعوث می شوند و با خود براهین و ادله ای دارند که رسول و نبی بودن خود را اثبات می کنند. عقل ما به تنهایی کافی برای اثبات انبیاء نیست؛ هرچند نشانه هایی که انبیاء می آورند برای عقلاء است و کسی که عقل نداشته باشد، این دلایل و براهین برای او ثمربخش نخواهد شد.

لفظ «دلایل» و «براهین» یا عطف تفسیری است و یا اگر به دو معنی باشد ممکن است مقصود این باشد یا انبیاء دلیل و استدلالی برای اثبات خود اقامه می کنند و یا معجزه و آیتی نشان می دهند که لفظ برهان هم در قرآن به همین معجزات اطلاق شده است. در سوره مبارکه قصص، بعد از اینکه دو معجزه عصای موسی و ید بیضاء ایشان را نقل می کند فرموده: «فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ»<sup>۵</sup>

اینکه بعضی بزرگان سعی می کنند که این معجزات را به نحوی به استدلال عقلی و صغری و کبری برگردانند، و بگویند برهان همان اصطلاحی است که در منطق و معقول تعریف شده است،<sup>۶</sup> این تلاش ناتمامی است. برهان امری است که چیزی را واضح می کند و این وضوح لزوماً این نیست که وضوح منطقی عقلی است. ولو قبول داریم که هر معرفتی در آن قوای عقلی انسان هم دخیل است. اینطور نیست که تصرف انبیاء فقط در مقابل عقل ماست بلکه همه قوای انسان با معجزه طرف است. هم حس ما هم عقل عمل ما هم عقل نظر ما هم قلب انسان؛ همه درگیر این واقعه می شود. وقتی

<sup>۵</sup> - سوره مبارکه قصص آیه ۳۲

<sup>۶</sup> - برهان به استدلالی می گویند مقدمات آن یقینی و قطعی است و صورت منطقی آن هم منتج یقینی است؛ در مقابل جدل و خطابه و...

عصای موسی تبدیل به «ثعبان مبین» می شود، هم حس و شهود انسان و هم ترس و خوف های انسان و... همه درگیر این واقعه می شود. همه این مجموعه است که امری را برای انسان واضح می کند.<sup>۷</sup>

در ادامه روایت هم از یک ویژگی مهم حجت الهی خبر می دهد؛ «يَكُونُ مَعَهُ عِلْمٌ يَدُلُّ عَلَى صِدْقِ مَقَالَتِهِ وَ جَوَازِ عَدَالَتِهِ» یعنی یک علمی دارد که نشانه صدق و حقانیت قول او و جائز بودن عدالت او خواهد بود. بعید نیست جواز عدالت به معنی مجاز بودن عدالت ورزی او برای ما باشد. یعنی او علمی خواهد داشت که نشان دهنده این است که قول او صدق و حق و عدالت ورزی او مجاز و قابل اخذ است. حجت الهی خودش حق عالم و کلمه عدل است و حق و عدل را در عالم جاری می کند. و این عدالت و حقانیت هم فقط در مناسبات اجتماعی نیست بلکه جمیع شئون انسان باید بر محور این حق و عدل تنظیم شود. این حقانیت و عدالت ورزی از حجت ریشه در همین علم مذکور در روایت دارد و این علم هم در مقام ثبوت، بستر حقانیت و عدالت اوست و هم در مقام اثبات این علم کاشف از حقانیت و عادل بودن حجت است.

البته مرحوم مجلسی فرمودند احتمال «عِلْم» هم در این تعبیر هست که اشاره به همان دلائل و براهین می کند. یعنی حجت باید نشانه ای با خود داشته باشد که با آن صدق قول و راستی پیغمبری خود را اثبات کند. ولی بنظر ما همان تعبیر «عِلْم» بهتر است که ریشه قول و عدالت حجت را بیان می کند. این تنوین هم در لفظ «علم» تنوین تفخیم است که نشان می دهد این علم خاص و بزرگی است که در روایات ما یکی از مهمترین شاخصه حجت را همین علم معرفی می کند. نمی شود کسی حجت باشد و خدا علم آسمان و زمین را از او محجوب کند و این بحث را در روایات مربوطه مفصل بررسی خواهیم کرد.

### اثبات حجت الهی در هر دوره و زمان

خلاصه اینکه ذیل روایت بیان می کند که این ضرورت انبیاء و اتصال به جریان حکمت الهی، باید در هر دوره و زمانی باشد و الا حجت تمام نمی شود و این انبیاء و حجج خودشان در هر دوره ای خود را به دلیل و برهان برای ما اثبات می کنند. لذا در ادامه هم فرمودند همه این جریان برای این است که «لِكَيْلَا تَخْلُوَ اَرْضُ اللّٰهِ مِنْ حُجَّةٍ» در زمین باید برای اتصال و ارتباط با خدا و احتجاج با انسان، حجتی باشد و زمین هیچ وقت از حجت خالی نمی شود. اگر در دوره ای

---

<sup>۷</sup> - استاد می فرمودند یکی از مهمترین ریشه های این شکل توجه خاص به عقل نظر انسان، آنهم به معنای خاص که فقط بدنبال برهان منطقی می گردد، که در شکل مواجهه با معارف و حتی معنا کردن آیات و روایات هم اثر می گذارد، یک انسان شناسی خاصی است که ریشه در مباحث فلسفه یونان دارد که اصل قوای انسان عقل و اندیشه اوست و مابقی قوای انسان ذیل او شکل می گیرد و موثر واقع می شود. بنظر ما انبیاء با همه قوای ما کار دارند و هم حس و هم عقل نظر و هم عقل عمل را تحت تاثیر قرار می دهند. وحی الهی فقط با عقل برخورد نمی کند بلکه نور ربی است که همه قوای انسان را تحت تاثیر قرار می دهد. تفصیل این بحث در جای خود باید مورد دقت قرار گیرد.

حجت الهی در زمین نباشد و امکان اتصال و احتجاج فراهم نشود، این ضرورت نقض می شود لذا استدلالی که در صدر روایت بیان شده است ثابت می کند در هر دهر و زمانی باید حجت الهی باشد.

لکن سوالی اینجا مطرح می شود که اگر برای اتصال و ارتباط با خدا و اتمام حجت او، باید در هر دوره و زمانی حجت الهی در زمین باشد، در عین حال مسلم است که در برهه از زمان، لزوماً رسول و نبی در عالم نبوده است و مسلم است که ما دوره هایی را داشتیم که «فتره من الرسل» بوده است. ممکن است جواب داده شود، لسان این روایت، بیش از این را اثبات نمی کند که در هر دوره و بازه تاریخی باید رسول باشد و همین رسول تا رسول بعدی ولو خودش نباشد ولی حجت را تمام می کند. کانه هر رسولی با خود چیزی می آورد که برای اتمام حجت تا رسول بعدی کفایت می کند.

لکن اشکال این بیان این است که این معنی با روایات دیگر ما سازگار نیست که حجت الهی در هر زمانی باید روی زمین باشد و بلکه در روایات ما بیان شده است که اگر دو نفر در عالم باشند یکی از آنها حجت خواهد بود. در ادامه همین ابواب در کتاب الحجّه، بابی داریم تحت عنوان «أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ» که روایاتی با همین مضمون در آن هست. یا در باب دیگری این عنوان هست که «لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا رَجُلَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ» لذا همین سبب می شود که معنای دیگری در همین روایت هشام بن حکم احتمال داده شود که مویداتی دارد که اشاره می کنیم.

#### اشاره به تفاوت در نقل روایت هشام بن حکم

قبل از اینکه احتمال دوم را اشاره کنیم ابتدا باید توجه کرد که این ذیل روایت در نقل توحید و علل مرحوم صدوق هم آمده است و تفاوتی با نقل کافی دارد. در نقل علل الشرایع که به نقل کافی نزدیک است اینطور فرموده است: «ثُمَّ نَبَتَ ذَلِكَ فِي كُلِّ دَهْرٍ وَ زَمَانٍ مَا أَتَتْ بِهِ الرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ مِنَ الدَّلَائِلِ وَ الْبَرَاهِينِ لِكَيْلَا تَخْلُو أَرْضُ اللَّهِ مِنْ حُجَّةٍ يَكُونُ مَعَهُ عِلْمٌ عَلَى صِدْقٍ مَقَالَتِهِ وَ جَوَازِ عَدَالَتِهِ»<sup>۸</sup> و تفاوت جدی با کافی ندارد.

لکن نقل مرحوم صدوق در کتاب شریف توحید اینطور است: «مُؤَيَّدِينَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ بِالْحِكْمَةِ وَ الدَّلَائِلِ وَ الْبَرَاهِينِ وَ الشَّوَاهِدِ مِنْ إِحْيَاءِ الْمَوْتَى وَ إِبْرَاءِ الْأَكْمَةِ وَ الْأَبْرَصِ فَلَا تَخْلُو أَرْضُ اللَّهِ مِنْ حُجَّةٍ يَكُونُ مَعَهُ عِلْمٌ يَدُلُّ عَلَى صِدْقِ مَقَالِ الرُّسُولِ وَ وَجُوبِ عَدَالَتِهِ»<sup>۹</sup> در این نقل دلائل و براهین را عطف به همان تایید به حکمت، در جمله سابق گرفته است و بعد هم به آن بعضی از معجزات انبیاء را عطف کرده است. در ادامه با «فاء» تفریع بیان کرده است که پس زمین از حجت خالی نمی شود و نشانه این حجت هم علم او خواهد بود و این علم او نشانه «صدق مقال الرسول» خواهد بود.

<sup>۸</sup> - علل الشرائع، ج ۱، ص: ۱۲۰

<sup>۹</sup> - التوحید (للسدوق)، ص: ۲۵۰

ظاهر این تعبیر این است که این حجت کسی غیر از رسول است و علم او نشانه صدق و حقانیت رسول دوره خود خواهد بود. یعنی بعد از رسول یک حجتی باید باشد که صدق و عدالت رسول به آن حجت باید اثبات شود. و زمین از این حجت هیچ وقت خالی نیست. این تعبیر معنای دومی را در روایت ایجاد می کند و ذیل روایت در واقع دیگر در مورد رسول بحث نمی کند بلکه در مورد وصی آن رسول صحبت کرده است.<sup>۱۰</sup>

فقط سوالی که در این نقل هست اینکه این فاء تفریع چطور درست می شود؟ یعنی بعد از اینکه بحث اثبات انبیاء به دلائل و براهین و شواهد را فرموده است چطور با فاء تفریع، بحث وجود حجت همیشگی در زمین بر جمله قبل، تفریع شده است؟ یعنی این معنا ولو با بقیه روایات سازگاری بهتری دارد بلکه تصریح نقل کتاب شریف احتجاج از این روایت است -کما سیاتی- ولی این تفریع نیاز به توجیه دارد. علی القاعده توجیه آن این است که کانه بیان می کند اثبات انبیاء در دوره خودشان با دلائل و براهین و شواهد و معجزات است ولی بعد از آن نیاز به چیزی هست که واسطه خلق با انبیاء باشند و صدق و حقانیت و عدالت صحیح انبیاء را اثبات کند که این ماموریت حجت و وصی آن رسول است. حجت در این نقل واسطه بین خلق و انبیاء و رسل خواهد بود.

طبق این نقل و این معنا دیگر «علم» نشانه برای نبی و رسول نیست بلکه علم نشانه حجت است که در واقع علمی که از رسول نازل شده است را واجد است و این موید جدی در روایات دارد که نشانه اصلی حجت و وصی، علم است که او آگاه به علم رسول و علم الکتاب است. موید دیگر این معنا این است که نشانه رسول در صدر روایت با براهین و معجزات بیان شده است ولی نشانه امام در روایات به علم توضیح داده شده است. اینکه ما بدانیم انبیاء صدق مقال دارند این به همان معجزات و دلائل است ولی نشانه حجت و وصی علم اوست که علم او سبب اثبات خود حجت و حقانیت رسول هم خواهد شد. کسانی که راهی به رسول می خواهند پیدا کنند، باید به عالم امت رسول، نگاه کنند و او دست آنها را به رسول می رساند.<sup>۱۱</sup>

### نقل احتجاج و معنای خالی نشدن ارض از حجت

برای تکمیل این بحث نقل کتاب شریف احتجاج را باید اشاره کنیم. در این نقل فرموده: «مُؤَيِّدِينَ مِنْ عِنْدِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ بِالْحِكْمَةِ وَالِدَلَائِلِ وَالْبَرَاهِينِ وَالشَّوَاهِدِ مِنْ إِحْيَاءِ الْمَوْتَى وَإِبْرَاءِ الْأَكْمَةِ وَالْأَبْرَصِ فَلَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ حُجَّةٍ يَكُونُ مَعَهُ عِلْمٌ يَدُلُّ عَلَى صِدْقِ مَقَالِ الرَّسُولِ وَوُجُوبِ عَدَالَتِهِ» تا اینجا نقل دقیقاً مانند نقل توحید مرحوم صدوق است. و خود

<sup>۱۰</sup> - مرحوم مجلسی این احتمال را در معنای روایت بیان کرده اند که این ذیل روایت ناظر به اوصیاء باشد. فراجع.

<sup>۱۱</sup> - اشاره به آیه شریفه «يَوْمَ يَعْزُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا» که در روایات مکرری این سبیل که به سمت رسول است به امیرالمومنین تفسیر شده است. سوره مبارکه فرقان آیه ۲۷.

همین عبارت اشاره شد که ظهور ابتدایی در این دارد که حجت غیر از رسول است و احتیاج و اتصال به رسول آن دوران از طریق حجت در هر زمانی تمام می شود.

در ادامه روایت تعبیر به نحوی است که این معنی به صراحت تبدیل می شود و جای تردید نیست که ذیل روایت ناظر به حجت به معنی وصی بوده است. فرموده: «ثُمَّ قَالَ عَ بَعْدَ ذَلِكَ نَحْنُ نَزَعُمُ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ وَلَا تَكُونُ الْحُجَّةُ إِلَّا مِنْ عَقِبِ الْأَنْبِيَاءِ مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ مِنْ غَيْرِ نَسْلِ الْأَنْبِيَاءِ وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى شَرَعَ لِبَنِي آدَمَ طَرِيقاً مُبِيراً وَأَخْرَجَ مِنْ آدَمَ نَسْلاً طَاهِراً طَبِيباً أَخْرَجَ مِنْهُ الْأَنْبِيَاءَ وَالرُّسُلَ هُمْ صَفْوَةُ اللَّهِ وَ خُلَصَ الْجَوْهَرُ طَهَّرُوا فِي الْأَصْلَابِ وَ حَفِظُوا فِي الْأَرْحَامِ لَمْ يُصِيبْهُمْ سِفَاحُ الْجَاهِلِيَّةِ وَلَا شَابَ أُنْسَاهُمْ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَهُمْ فِي مَوْضِعٍ لَا يَكُونُ أَعْلَى دَرَجَةٍ وَ شَرَفاً مِنْهُ فَمَنْ كَانَ خَازِنَ عِلْمِ اللَّهِ وَ أَمِينَ غَيْبِهِ وَ مُسْتَوْدَعَ سِرِّهِ وَ حُجَّتَهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ تَرْجُمَانَهُ وَ لِسَانَهُ لَا يَكُونُ إِلَّا بِهَذِهِ الصِّفَةِ» حضرت در این فراز بیان می کنند که حجت همیشه در زمین هست و حتماً هم باید از نسل انبیاء باشد. خدا یک طریق منیر و طاهری را در نسل ایجاد می کند که کسی که قرار است امین الهی و خازن سر او باشد، در چنین رتبه ای از طهارت و شرافت باشد که حامل این حقیقت شود. یکی از بحث های جدی در معارف ما همین سلسله نسل در انساب و ارحام است که یک محافظت خاصی باید در انساب به یک شکل و ارحام بشکل دیگری داشته باشد.

در ادامه روایت فرمود: «فَالْحُجَّةُ لَا يَكُونُ إِلَّا مِنْ نَسْلِهِمْ يَقُومُ مَقَامَ النَّبِيِّ فِي الْخَلْقِ بِالْعِلْمِ الَّذِي عِنْدَهُ وَ وَرَثَةُ عَنِ الرَّسُولِ إِنْ جَحَدَهُ النَّاسُ سَكَتَ وَ كَانَ بَقَاءُ مَا عَلَيْهِ النَّاسُ قَلِيلاً مِمَّا فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ عِلْمِ الرَّسُولِ عَلَى اخْتِلَافٍ مِنْهُمْ فِيهِ قَدْ أَقَامُوا بَيْنَهُمُ الرَّأْيَ وَ الْقِيَاسَ إِنْ هُمْ أَقَرُّوا بِهِ وَ أَطَاعُوهُ وَ أَخَذُوا عَنْهُ ظَهَرَ الْعَدْلُ وَ ذَهَبَ الْإِخْتِلَافُ وَ التَّشَاجُرُ وَ اسْتَوَى الْأَمْرُ وَ أَبَانَ الدِّينَ وَ غَلَبَ عَلَى الشَّكِّ الْبَقِيَّةُ وَ لَا يَكَادُ أَنْ يُقَرَّ النَّاسُ بِهِ أَوْ يَحْقُوا لَهُ بَعْدَ فَقْدِ الرَّسُولِ وَ مَا مَضَى رَسُولٌ وَ لَا نَبِيٌّ قَطُّ لَمْ يَخْتَلَفْ أُمَّتُهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ إِنَّمَا كَانَ عِلَّةُ اخْتِلَافِهِمْ خِلَافَهُمْ عَلَى الْحُجَّةِ وَ تَرْكُهُمْ إِيَّاهُ قَالَ فَمَا يُصْنَعُ بِالْحُجَّةِ إِذَا كَانَ بِهَذِهِ الصِّفَةِ قَالَ قَدْ يُقْتَدَى بِهِ وَ يَخْرُجُ عَنْهُ الشَّيْءُ بَعْدَ الشَّيْءِ مِمَّا فِيهِ مَنَفَعَةُ الْخَلْقِ وَ صَلَاحُهُمْ فَإِنْ أَخَذُوا فِي دِينِ اللَّهِ شَيْئاً أَعْلَمَهُمْ وَ إِنْ زَادُوا فِيهِ أَخْبَرَهُمْ وَ إِنْ نَقَصُوا مِنْهُ شَيْئاً أَفَادَهُمْ»<sup>۱۲</sup>

یعنی این حجت، علمی از جانب رسول به ارث خواهد برد که مشکل و اختلافات این امت بعد از رسول و نبی به همین حجت و علم او برطرف می شود. این همان علمی است که در صدر روایت فرمود «یکون معه علم». این عبارت صریح است که تعبیر حجت در ذیل روایت، مقصود وصی رسول است که بعد از او امت را حفظ می کند و حجت با او تمام می شود. این علم رسول دست کسی جز او نیست و اگر این حجت را امت بعد از رسول انکار کنند، او ساکت می شود و

<sup>۱۲</sup> - الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج ۲، ص: ۳۳۶

علم او در حجاب قرار می گیرد؛ این امت دچار اختلاف و تشاجر خواهد شد و به قیاس و رای گرفتار می شود و چیزی دیگر از علم رسول در نزد اینها باقی نمی ماند الا اندکی.<sup>۱۳</sup> همه اختلاف امت انبیاء بعد از آنها بخاطر همین نزاع با وصی و انکار او بوده است.

لذا این نقل هم موید همان معنای دومی است که در روایت بیان شده است که ذیل روایت طریق اتصال به رسول و ادامه آن حرکت است که با اوصیاء آن رسول خواهد بود. هرچند در امت های سابق بسیاری از اوصیاء هم خودشان نبی بوده اند و در زمان رسول اکرم بطور ویژه اوصیاء ایشان نه رسول هستند و نه نبی. لذا در هر دهر و زمانی باید حجتی باشد که شاخصه او علم رسول است و آن حکمتی که از جانب خدا نازل شده است با این علم محقق می شود. این علم هم صدق خود حجت را اثبات می کند و هم اثبات رسول و حقانیت او با همین وصی خواهد بود.<sup>۱۴</sup> عدالتی که انبیاء می خواستند جاری کنند با همین علم، بدست وصی آنها دنبال خواهد شد.

البته حمل این معنا بر نقل کافی کمی مشکل است زیرا تعبیر اینطور بود که «ثُمَّ ثَبَّتَ ذَلِكَ فِي كُلِّ دَهْرٍ وَ زَمَانٍ مِمَّا أَتَتْ بِهِ الرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ مِنَ الدَّلَائِلِ وَ الْبَرَاهِينِ لِكَيْلَا تَخْلُوَ أَرْضُ اللَّهِ مِنْ حُجَّةٍ» و تعبیر «لکیلا» با این معنای دوم خیلی سازگاری ندارد که بخواهد بغیر از اثبات رسول، امر دیگری را در مورد اوصیاء بیان کند. مگر اینکه نقل توحید و احتجاج را قرینه قرار دهیم و مثلاً بگوییم این «لکیلا تخلو» نبوده است بلکه «ثم لاتخلو» یا «فلا تخلو» بوده است که در نقل توحید و احتجاج همینطور نقل شده است. توضیح و تبیین بیشتر این بحث را در جلسه خواهیم داشت. والحمدلله...

---

<sup>۱۳</sup> - اشاره به روایت معروف ابن الکواء که به تعبیر مختلف در کتب حدیث نقل شده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ فَمَنْ عَدَلَ عَنْ وَلايَتِنَا أَوْ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَإِنَّهُمْ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاقِبُونَ فَلَا سَوَاءَ مَنْ اغْتَصَمَ النَّاسُ بِهِ وَ لَا سَوَاءَ حَيْثُ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عُيُونِ كِدْرَةٍ يُفَرِّغُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ وَ ذَهَبَ مَنْ ذَهَبَ إِلَيْنَا إِلَى عُيُونٍ صَافِيَةٍ تَجْرِي بِأَمْرِ رَبِّهَا لَا نَفَادَ لَهَا وَ لَا انْقِطَاعَ» الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۸۴. در این حدیث هم بحث از طهارت و صافی بودن این چشمه است که به همین نکته طهارت امام که در نقل احتجاج هست مرتبط است. کسی که قرار است امین علم انبیاء باشد باید یک مراقبت و طهارت خاصی داشته باشد که حامل این علم شود.

<sup>۱۴</sup> - شاهد این معنا سوال و جواب ها و احتجاج های مفصلی است که اهل بیت برای اثبات حقانیت نبی اکرم با علماء یهود و نصاری و ملحدین داشته اند که در مورد اصل دین و اشکال به دین سوالاتی می کردند و ائمه با علم خود جواب این شبهات و سوالات را می دادند و حقانیت نبی اکرم و صدق و جواز عدالت حضرت را ثابت می کردند.